

سیدسعید حسن زاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۱۶

مهناز گودرزی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۱۶

چکیده

خلیج فارس منطقه‌ای حیاتی، استراتژیکی و کانون مسئله امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است، بنابراین همواره از اعتبار کلیدی در پهنه سیاست خارجی آمریکا برخوردار بوده است. بعد از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، آمریکا به‌منظور تامین منافع خود از طریق نهادهای سازشی ارزش‌ها، الگوها و قالب‌های مورد نظر خود در منطقه، به همکاری بیشتر با متحد استراتژیک خود عربستان سعودی روی آورد. این مقاله با استفاده از چارچوب نظری رئالیست تهاجمی، مبتنی بر این اصل است که در نظام بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ نه تنها به فکر افزایش قدرت و امنیت خود هستند، بلکه همواره به دنبال کنترل متخاصمان نیز می‌باشند. در این حوزه آمریکا نیز در بسیاری از موارد مبنای کنترل خود را بر اساس چارچوب احاله مسئولیت انجام می‌دهد. به‌همین دلیل برای کنترل ایران به‌عنوان قدرت در حال رشد در منطقه خاورمیانه و بالاخص منطقه خلیج فارس، از راهبرد موازنه سعودی-آمریکایی بهره می‌برد. حال سوال اصلی این است که آمریکا در مقاطع مختلف چگونه از این راهبرد استفاده کرده است و این راهبرد چه تاثیری بر امنیت منطقه خلیج فارس گذاشته است؟ با توجه به یافته‌های مقاله، موازنه سعودی-آمریکایی در سه مقطع زمانی مورد بررسی قرار گرفته است، به جز دوره میانی (موازنه سعودی-آمریکایی بعد از یازدهم سپتامبر). این راهبرد با شیوه‌های جدید توسط آمریکا و همکاری عربستان سعودی در منطقه در حال اجرا شدن است. در نتیجه این راهبرد بیش از گذشته باعث تعمیق افتراق و عدم همکاری در میان کشورهای منطقه خواهد شد.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، رئالیسم تهاجمی، راهبرد احاله مسئولیت، موازنه قوا، جمهوری اسلامی ایران.

hassanzadeh.saied@yahoo.com

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان.

mahnaz.godarzy@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان.

مقدمه

خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا نیز همانند قدرت‌های بزرگ دیگر دارای اهمیت بسیار بالایی است و این کشور همواره تلاش می‌کند که نفوذ خود را در این منطقه بیش‌ازپیش گسترش دهد. خلیج فارس به دلیل موقعیت بسیار برجسته‌اش در برخورداری از حجم عظیمی از منابع نفت و گاز در جهان هم‌اکنون نبض اقتصاد جهانی را در اختیار دارد. این عامل در کنار موقعیت ژئوپلیتیک این منطقه، اهمیت ویژه‌ای را در سیاست خارجی آمریکا دارا است. بنابراین برای حفظ و حراست از منافع حیاتی خود در این منطقه همواره راهبردها و استراتژی‌های اساسی را به کار برده است. به‌عنوان مثال می‌توان، به استراتژی احاله مسئولیت و واگذاری حفظ امنیت منطقه خلیج فارس به عربستان سعودی و ایران پس از جنگ ویتنام اشاره نمود. اما پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ایران، یکی از ستون‌های اصلی این سیاست متزلزل شد. از این زمان به بعد دولت ایران به‌عنوان خطر جدی برای آمریکا در منطقه محسوب می‌شد. ایالات متحده تلاش نمود از سیاست تک ستونی عربستان سعودی برای حراست منافع خود در خلیج فارس استفاده کند. روابط ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی از بدو تشکیل حکومت سعودی و اکتشاف نفت در این کشور، روابطی مستحکم و در عین حال استراتژیک بود. آمریکا از آنجایی که در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه منافع بسیاری را برای خود تعریف کرده است، برای دستیابی به این منافع، عربستان سعودی را به‌عنوان یک متحد استراتژیک برگزید. چراکه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، تنها کشوری که می‌تواند بی‌چون‌وچرا سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را به عرصه اجرا درآورد، عربستان سعودی است. بدین جهت که این کشور از آغاز تشکیل حکومت، در پی معادله‌ای امنیت خود را در ازای دادن امتیازی ویژه که همانا نفت است، به آمریکا سپرد. عربستان سعودی از جهتی می‌تواند بهترین متحد برای آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه باشد، به این دلیل که آمریکا جمهوری اسلامی ایران را یک تهدید بالقوه تلقی می‌کند و بنا بر رویکرد رئالیست تهاجمی همواره سعی بر کنترل و مهار این کشور داشته است؛ بنابراین عربستان سعودی که دارای اختلافات عمیق و ایدئولوژیکی بسیاری با ایران است، می‌تواند بهترین گزینه برای ایالات متحده در جهت کنترل و مهار ایران باشد. در این نوشتار با بررسی ۳۹ فاکتور در ارتباط با توانایی‌های بالقوه و بالفعل کشورهای خلیج فارس که از سایت GFP گرفته شده است،

رتبه قدرت کشورهای خلیج فارس به ترتیب مشخص شده است. از این مقایسه می‌توان به این نتیجه دست یافت که با توجه به رتبه‌بندی کشورهای خلیج فارس در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران، توانایی تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای را دارد. همچنین براساس چارچوب نظری رئالیست تهاجمی، آمریکا نمی‌تواند حضور یک هژمون منطقه‌ای، آن هم در منطقه‌ای که منافع بسیاری را برای خود تعریف کرده است برتابد، بدین ترتیب سعی در ایجاد موازنه علیه ایران توسط کشورهای منطقه به ویژه عربستان سعودی کرده است. به همین جهت آمریکا با راهبردی با نام احاله مسئولیت و همچنین موازنه سعودی-آمریکایی در تلاش برای مهار کردن ایران در منطقه خلیج فارس است. مقاله حاضر بدین جهت از نوآوری بالایی برخوردار است که تاکنون به صورت تحلیلی، به روابط و موازنه سعودی-آمریکایی در قبال جمهوری اسلامی ایران، آن هم با استفاده از چارچوب نظری ذکر شده به همراه آمار و ارقام، به صورت مفصل پرداخته نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که می‌توان نام برد که به لحاظ موضوعی و محتوایی تا حدودی نزدیک به موضوع نوشتار حاضر باشد می‌توان به منصوری (۱۳۸۵) اشاره کرد که در کتاب خود با عنوان «آمریکا و خاورمیانه» در بخش دوم کتاب، به تاریخچه تسلط آمریکا بر عربستان سعودی، عوامل تاثیرگذار بر روابط دو کشور و همکاری‌های بین‌المللی آنها پرداخته است و مسئله فلسطین، تحول روابط دو کشور آمریکا و عربستان سعودی بعد از یازده سپتامبر از دیگر موارد ذکر شده در کتاب است. آدمی و دشتگرد (۱۳۹۱)، در مقاله «ایالات متحده و مهار متخاصمان در چارچوب احاله مسئولیت»، اشاره می‌کنند که در چارچوب رئالیسم تهاجمی دو استراتژی عمده برای مهار دشمنان وجود داد ۱. موازنه سازی؛ ۲. احاله مسئولیت. در ادامه به تلاش ایالات متحده در جهت مهار رقبای خود در چارچوب شیوه دوم یعنی احاله مسئولیت اشاره خواهیم داشت. در این مقاله ایران و چین به عنوان خطرات آمریکا محسوب شده‌اند که آمریکا در پی کنترل آنها از طریق قدرت دیگر است. مهار چین از طریق هند و کنترل ایران از طریق عربستان صورت می‌گیرد. دهشیار (۱۳۸۵-۱۳۸۴)، در مقاله خود با عنوان «مثلث بقای دولت در عربستان سعودی: آمریکا، مذهب و نفت» ضمن بررسی ساختار دولت در عربستان سعودی به این نکته می‌پردازد که عربستان سعودی با وجود اینکه مانند بسیاری از کشورهای دیگر منطقه درگیر «بحران‌های هویت، توزیع، نفوذ، مشارکت و مشروعیت» است، ولی از بالاترین میزان ثبات

سیستمی برخوردار است و این برآمده از عملکرد مثلث بقا است. لوجان^۱ (۲۰۱۴)، در مقاله خود با عنوان «پارادوکس اتحاد سعودی-آمریکایی: شالوده شکنی تهدیدهای داخلی و خارجی» در هشت بخش، به بحث تئوری و نظری میان روابط دو کشور و تاثیرات آن در خاورمیانه می‌پردازد. در دو بخش اول به تبیین نظریه‌های موازنه قدرت در چارچوب نئورئالیسم پرداخته و در بخش‌های بعدی به روابط تاریخی دو کشور و دیدگاه‌های موجود در مورد روابط واشنگتن و ریاض اشاره کرده است. پالک^۲ (۲۰۰۲)، در مقاله خود با عنوان «عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا، ۲۰۰۲-۱۹۳۱» به روابط تاریخی ایالات متحده و عربستان سعودی از ۱۹۳۱ تا ۲۰۰۲ می‌پردازد. نویسنده بعد از بیان تاریخچه، به روابط دو کشور، به‌خصوص مشارکت عربستان سعودی در خلال جنگ سرد در مقابل کمونیسم اشاره کرده است. در ادامه به نقش عربستان سعودی در بازار انرژی و اهمیت این بازار برای آمریکا پرداخته است و معتقد است که روابط دو کشور تا حدودی استراتژیک است و خرید نظامی عربستان سعودی از آمریکا و همکاری در بحران‌های منطقه‌ای نشان‌دهنده عمق همکاری دو کشور است. جمیری (۱۳۸۹)، در مقاله خود با عنوان «بررسی و تبیین نقش فرامنطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی پس از یازده سپتامبر» روابط دو کشور ایران و عربستان سعودی را بر اساس پنج مولفه قدرت اقتصادی، سیاسی، امنیتی، مذهبی و انتخابات مورد بررسی قرار می‌دهد که برخی از این عوامل سبب ساز ایجاد قدرت برای ایران و برخی دیگر برای عربستان سعودی بوده است. در این میان ایالات متحده با توجه به عوامل ذکر شده، سود یا زیان نموده است. عربستان سعودی با همسو شدن با سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، در همراهی با ایران برای چینش یک نظم امنیتی متناسب با منافع یکدیگر در منطقه خلیج فارس کوتاهی نموده است که این باعث ایجاد نقشی پررنگ‌تر برای آمریکا در تحولات منطقه شده است. این نوشتار در سه مقطع زمانی، موازنه سعودی-آمریکایی مورد بررسی قرار می‌گیرد که عبارتند از: ۱. موازنه سعودی-آمریکایی از انقلاب ایران تا ۱۱ سپتامبر؛ ۲. موازنه سعودی-آمریکایی بعد از ۱۱ سپتامبر؛ ۳. موازنه سعودی-آمریکایی در زمان بیداری اسلامی در منطقه خلیج فارس (با نگاه ویژه به انقلاب

1. Luján.

2. Pollack.

بحرین). در مقطع اول و سوم ما شاهد بازآفرینی این راهبرد هستیم. ولی مقطع میانی دوره افول این راهبرد است؛ ولی به دلایلی دوباره شاهد خیزش این راهبرد بوده‌ایم. در نتیجه در صورت عدم وجود این راهبرد در منطقه، می‌توان انتظار همکاری و انسجام کشورهای منطقه را داشت. تفاوت کار این پژوهش در این نکته است که اکثر بررسی‌های انجام گرفته، حوزه تحلیل خود را محدود به توصیف رابطه عربستان و آمریکا کرده‌اند و از تحلیل مسایل مهمی مثل نقش قدرت‌های منطقه‌ای در خلیج فارس از جمله جمهوری اسلامی ایران و روابط پر فراز و نشیب این کشور با عربستان سعودی، با توجه به مسایل جدید منطقه و نزاع و همکاری‌های جدید این دو کشور غافل ماندند. در این مقاله سعی شده با توجه به چارچوب نظری رئالیسم تهاجمی رابطه عربستان سعودی و آمریکا را در منطقه خلیج فارس به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار دهد. از دیگر نوآوری‌های این مقاله بررسی موازنه سعودی-آمریکایی است که در مقاطع مختلف و بالاخص در قبال جمهوری اسلامی ایران اتخاذ گردیده است. امروزه ایران به‌عنوان بازیگر بسیار تاثیرگذار در منطقه به ایفای نقش می‌پردازد و به‌همین دلیل به‌طور حتم خطری جدی برای منافع آمریکا و عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس به حساب می‌آید. این نکته نیز باید ذکر شود که بخش اول این مقاله ضمن توضیح چارچوب نظری نوشتار، به بررسی شاخص‌های متفاوت در بررسی و اثبات توانایی‌های بالقوه و بالفعل جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس می‌پردازد که البته توضیح این قسمت از نوشتار به‌صورت مختصر و آماری ذکر خواهد شد، چرا که در انتهای این نوشتار با استفاده از نتایج به‌دست آمده از همین آمارها، به بررسی و تحلیل موضوع مذکور خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری

نظریه رئالیسم شامل نظریه‌های متعددی از جمله رئالیسم کلاسیک، رئالیسم نئوکلاسیک، رئالیسم ساختاری، واقع‌گرایی تدافعی و واقع‌گرایی تهاجمی می‌باشد (Wang, 2004: 3). این نوشتار رویکرد رئالیسم تهاجمی را برای تحلیل این موضوع به‌کار بسته است. در ابتدا اشاره کوتاهی به رئالیسم ساختاری و سپس شاخه‌ای از آن یعنی رئالیسم تهاجمی خواهیم داشت. در تئوری رئالیسم ساختاری ضمن تاکید بر فقدان اقتدار مرکزی (آنارشی) در نظام بین‌الملل، سطح تحلیل را نظام

بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل، نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. نئورئالیست‌ها به نبود اقتدار مرکزی و آنارشی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که انباشت قدرت را برای بقای دولت‌ها ضروری می‌داند. بنابراین قدرت کانون توجه است و دولت‌ها همیشه برای بقای خویش به دنبال قدرت‌اند. در نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌شود. اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل، دولت‌ها را و می‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت خود به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری اقدام کنند. در این فرآیند، دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند (عباسی اشلقی، ۱۳۸۳: ۵۳۰). رئالیسم ساختاری بیشتر به دنبال فهم تهدیدهای امنیتی است که به‌وسیله نظام بین‌المللی و گزینه‌های استراتژیک که دولت‌ها برای بقا و پیشرفت در این نظام باید تعقیب کنند، می‌باشد. این برداشت از رئالیسم ساختاری به دو شاخه تقسیم می‌شود: نئورئالیسم تهاجمی و نئورئالیسم تدافعی (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۳۲). جان میرشایمر^۱، مروج واقع‌گرایی تهاجمی است و بر پیشینه‌سازی قدرت به منزله هدف تا کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل و به‌عنوان رفتار اصلی دولت‌ها خصوصاً قدرت‌های بزرگ تاکید دارد (لاریجانی و امیری مقدم، ۱۳۸۷: ۱۳۹). میرشایمر پنج اصل را در ارایه تئوری رئالیسم تهاجمی خود مفروض قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ قدرت‌های بزرگ دارای میزانی از تمایلات و توانمندی‌های تهاجمی هستند؛ دولت‌ها هرگز نمی‌توانند در خصوص اهداف سایر دولت‌ها مطمئن باشند و بی‌اعتمادی از مشخصه‌های اصلی روابط بین دولت‌هاست؛ دولت‌ها در پی بقا هستند و نهایتاً قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلانی یا محاسبه‌گرانی استراتژیک هستند (میرشایمر، ۲۰۰۱: ۳۱).

در نتیجه بنا برآنچه که ذکر گردید، میرشایمر اعتقاد دارد که دولت‌ها برای اطمینان از امنیت خود و رسیدن به این مفهوم که امن‌ترین موقعیت در نظام بین‌الملل که همان کسب جایگاه هژمونی منطقه‌ای است، قدرت خود را به حداکثر می‌رسانند. نظام بین‌الملل که ماهیتی آنارشیک دارد و بی‌اعتمادی در این سیستم حاکم است، دولت‌ها را مجبور می‌کند که جهت حفظ موجودیت خود در سیستم بین‌الملل، توانایی خود را افزایش دهند و حد و حصری در این باره نشانند، چرا که

1. John Mearsheimer.

در پی کسب جایگاه هژمونی هستند (kirshner, 2012: 60). در نتیجه، مفهوم پایه رئالیسم تهاجمی این است که رفتار کشورها و حتی قدرت‌های بزرگ ریشه در یک ترس ذاتی در مورد ادامه بقا و تهدید دیگر کنش‌گران دارد که این ترس از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل برمی‌خیزد. هر قدرتی به دنبال آن است که با تهاجم به هژمونی دست یافته و از این طریق تهدید بالقوه دیگران را اول در منطقه و نزد کشورهای همجوار خود و سپس اگر توانست در عرصه جهانی از بین ببرد. پس در رفتارهای قدرت‌های بزرگ نمی‌توان به دنبال حسن‌نیت و عملکردهای خیرخواهانه گشت، زیرا هژمونی برای امنیت بیشتر راز رفتار تهاجمی قدرت‌ها است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۴). در حقیقت، واقع‌گرایی تهاجمی با تاکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی، این‌گونه بیان می‌شود که رقابت نظامی و سیاسی ویژگی دایمی روابط قدرت‌های بزرگ است. براین اساس، قدرت‌های بزرگ نه به دنبال امنیت نسبی بلکه به دنبال امنیت مطلق هستند. در نتیجه قدرت‌های بزرگ از فرصت‌های پیش آمده استفاده می‌نمایند تا در مناطق نفوذ و مناطق استراتژیک جهان رخنه کنند و با کاهش قدرت و نفوذ سایر قدرت‌ها، عملاً میزان بیشتری از امنیت را نصیب خود گردانند. «امنیت مطلق» یکی از مهمترین اصول واقع‌گرایی تهاجمی است که اقدامات تهاجمی قدرت‌های بزرگ در راستای آن صورت می‌گیرد (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۷)؛ بنابراین جان میرشایمر معتقد است که قدرت سنتی برای دولت‌ها مهمتر از قدرت مطلق است و رهبران کشورها باید همیشه سیاست‌های امنیتی را دنبال کنند که منجر به تضعیف دشمنان بالقوه آنان بشود و قدرت آنها را نسبت به دیگران افزایش دهد. وی تاکید می‌کند که انطباق ناپذیر بودن اهداف و منافع دولت‌ها، ماهیت رقابت‌آمیز نظام هرج‌ومرج‌زده را بیشتر می‌کند و درگیری را همانند همکاری اجتناب‌ناپذیر می‌سازد (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۳۳). این مقاله در نظر دارد تا بر پایه نظریه رئالیسم تهاجمی به سیاست‌های اعمالی آمریکا به واسطه راهبرد احاله مسئولیت که همانا کشور عربستان سعودی برعهده گیرنده این راهبرد است، برای کنترل قدرت ایران در منطقه خلیج فارس بپردازد.

بررسی توانایی‌های بالقوه و بالفعل کشورهای خلیج فارس

در ابتدا به بررسی ۳۹ فاکتور در ارتباط با توانایی‌های بالقوه و بالفعل کشورهای خلیج فارس

می‌پردازیم که از سایت GFP گرفته شده است. ضمن مقایسه فاکتورهای ۳۹ گانه، رتبه قدرت کشورهای خلیج فارس را نیز به ترتیب مشخص می‌نماییم. حال از این مقایسه می‌توان به این نتیجه دست یافت که رتبه‌بندی کشورهای خلیج فارس در حال حاضر بدین شکل است که جمهوری اسلامی ایران دارای رتبه اول و کشورهای عراق، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر، عمان و بحرین به ترتیب در رتبه‌های دوم تا هشتم قرار می‌گیرند. حال این توانایی‌ها را در قالب جدول نشان خواهیم داد.

جدول شماره یک: نیروی انسانی؛

جدول شماره دو: منابع نفت؛

جدول شماره سه: مالی، مربوط به امور دارایی؛

جدول شماره چهار: جغرافیا.

جدول ۱-۱: نیروی انسانی (سال ۲۰۱۶)

کشور	کل جمعیت	نیروی انسانی قابل استفاده	مناسب برای خدمت	رسیدن به سن نظامی سالانه	پرسنل فعال خط مقدم	کارکنان ذخیره فعال
ایران	۸۱,۸۲۴,۲۷۰	۴۷,۰۰۰,۰۰۰	۳۹,۵۷۰,۰۰۰	۱,۴۰۰,۰۰۰	۵۴۵,۰۰۰	۱,۸۰۰,۰۰۰
عراق	۳۷,۰۵۶,۱۶۹	۱۶,۰۰۰,۰۰۰	۱۳,۰۱۵,۰۰۰	۶۵۵,۰۰۰	۲۷۲,۰۰۰	۵۲۸,۵۰۰
عربستان	۲۷,۷۵۲,۳۱۶	۱۵,۳۰۰,۰۰۰	۱۴,۰۰۰,۰۰۰	۵۱۰,۰۰۰	۲۳۵,۰۰۰	۲۵,۰۰۰
امارات	۵,۷۷۹,۷۶۰	۳,۶۶۰,۰۰۰	۳,۱۰۰,۰۰۰	۵۲,۰۰۰	۶۵,۰۰۰	۰
کویت	۲,۷۸۸,۵۳۴	۱,۶۲۰,۰۰۰	۱,۳۶۵,۰۰۰	۳۴,۰۰۰	۱۵,۵۰۰	۳۱,۰۰۰
عمان	۳,۲۸۶,۹۳۶	۱,۷۳۰,۰۰۰	۱,۵۰۰,۰۰۰	۶۳,۰۰۰	۷۲,۰۰۰	۲۰,۰۰۰
قطر	۲,۱۹۴,۸۱۷	۶۰۰,۰۰۰	۴۶۵,۰۰۰	۱۲,۰۰۰	۱۲,۰۰۰	۰
بحرین	۱,۳۴۶,۶۱۳	۸۰۰,۰۰۰	۶۸۰,۰۰۰	۱۷,۱۲۰	۱۵,۰۰۰	۱۱۲,۵۰۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

همان‌گونه که ذکر آن رفت، مقوله جمعیت به‌عنوان یکی از عناصر بالقوه قدرت از منظر رئالیسم تهاجمی در نظر گرفته شده است. از این لحاظ جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس دارای بزرگ‌ترین میزان جمعیت می‌باشد که این امر خود به ایران مزیت ویژه‌ای را در سایر زمینه‌ها نسبت به دیگر کشورهای خلیج فارس بخشیده است. به‌گونه‌ای که ایران با جمعیت کنونی خود و سایر گزینه‌هایی که در جدول قابل مشاهده است، دارای بالاترین رتبه است.

جدول ۱-۲: منابع نفت (سال ۲۰۱۶)

کشور	تولید نفت (بشکه / روز)	مصرف نفت (بشکه / روز)	ذخایر نفتی اثبات شده
عربستان	۹,۷۳۵,۰۰۰	۳,۰۰۰,۰۰۰	۲۶۸,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰
ایران	۳,۲۳۶,۰۰۰	۱,۸۷۰,۰۰۰	۱۵۷,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰
امارات	۲,۸۲۰,۰۰۰	۷۰۰,۰۰۰	۹۷,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰
عراق	۳,۳۶۸,۰۰۰	۷۷۰,۰۰۰	۱۴۴,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰
کویت	۲,۶۱۹,۰۰۰	۴۷۰,۰۰۰	۱۰۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
قطر	۱,۵۴۰,۰۰۰	۲۲۰,۰۰۰	۲۵,۲۴۰,۰۰۰,۰۰۰
عمان	۹۴۳,۵۰۰	۱۵۴,۰۰۰	۵,۱۵۱,۰۰۰,۰۰۰
بحرین	۴۹,۵۰۰	۴۹,۰۰۰	۱۲۴,۶۰۰,۰۰۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

در ارتباط با منابع نفتی و میزان تولید و مصرف روزانه و همچنین میزان ذخایر اثبات شده نفت نیز ایران دارای موقعیت ویژه‌ای در خلیج فارس می‌باشد، به گونه‌ای که با دارا بودن ۱۵۷ میلیارد و هشتصد میلیون ذخایر اثبات شده نفت در رتبه دوم بعد از عربستان سعودی با ذخایر اثبات شده ذکر شده در جدول قرار می‌گیرد. این درحالی است که کشورهای امارات، عراق، کویت، قطر، عمان و بحرین مطابق با آمار جدول شماره ۲ به ترتیب در رتبه‌های سوم تا هشتم قرار می‌گیرند.

جدول ۱-۳: مالی، وابسته به امور دارایی (به دلار آمریکا) (سال ۲۰۱۶)

کشور	بودجه دفاعی / دلار	بدهی خارجی / دلار	ذخایر طلا و ارز / دلار	برابری قدرت خرید / دلار
عربستان	۵۶,۷۲۵,۰۰۰,۰۰۰	۱۶۶,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶۶۰,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۶۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
امارات	۱۴,۳۷۵,۰۰۰,۰۰۰	۱۷۱,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۹,۹۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۶۱۷,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰
عمان	۶,۷۱۵,۰۰۰,۰۰۰	۱۰,۱۸۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۵,۷۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۶۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
ایران	۶,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶,۹۲۲,۰۰۰,۰۰۰	۹۳,۹۵۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۳۵۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
عراق	۶,۰۵۵,۰۰۰,۰۰۰	۵۸,۱۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۵۷,۰۷۰,۰۰۰,۰۰۰	۵۲۶,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰
کویت	۵,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۵,۲۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۱,۴۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۸۲,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰
قطر	۱,۹۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۵۶,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴۲,۷۷۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰۶,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰
بحرین	۷۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۸,۷۵۰,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۵۱,۰۰۰,۰۰۰	۶۲,۱۷۰,۰۰۰,۰۰۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

یکی دیگر از عناصر بالقوه قدرت از منظر رئالیسم تهاجمی ثروت می باشد که درواقع می توان آن را از طریق محاسبه میزان ذخایر طلا و ارز کشورها به دست آورد. در این رابطه عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس با توجه به جدول در رتبه اول می باشد و پس از امارات متحده عربی و عمان، ایران در رتبه چهارم قرار دارد و کشورهای عراق، کویت، قطر و بحرین در رتبه های پنجم تا هشتم قرار دارند. البته جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۱۲ طبق جدول شماره ۲ در رتبه اول قرار داشت که یکی از مهمترین دلایل پایین آمدن آن و قرار گرفتن در رتبه چهارم را می توان مسئله تحریم همه جانبه ایران از سوی کشورهای منطقه ای متخاصم و کشورهای اروپایی و آمریکایی دانست. میزان بودجه دفاعی کشورها هم در بالا بردن قدرت کشورها از اهمیت فراوانی برخوردار است. از بین کشورهای خلیج فارس، عربستان سعودی بالاترین میزان بودجه دفاعی را به خود اختصاص داده است. طبق آمار فوق، کشورهای امارات متحده عربی، عمان، ایران، عراق، کویت، قطر و بحرین در رتبه های دوم تا هشتم قرار دارند. میزان بسیار بالای بودجه دفاعی عربستان سعودی را می توان تنها در یک قرار داد تسلیحاتی آن با آمریکا در سال ۲۰۱۷ مشاهده کرد که از آن به عنوان بزرگ ترین قرارداد تسلیحاتی تاریخ جهان در ریاض نام می برند. این قرارداد که به ارزش ۴۶۰ میلیارد دلار است؛ از آن به عنوان خط و نشان سعودی ها برای جمهوری اسلامی نیز یاد می کنند. این قرارداد به اندازه های برای آمریکا سودآور بود که تحلیل گران غربی اذعان می دارند که دونالد ترامپ^۱ تنها به واسطه امضای این قرارداد تسلیحاتی با ریاض، توانسته است که یک سوم وعده های انتخاباتی خود را جامه عمل بپوشاند. اما آنچه که بیش از این قرارداد حایز اهمیت است، اهدافی است که خود حکام سعودی به واسطه امضای این قرارداد بزرگ در پی آن بودند که از جمله مهمترین آنها می توان به تاکید بر مرکزیت عربستان در جهان اسلام و جهان عرب، به ویژه از طریق برگزاری چندین اجلاس طی حضور ترامپ در عربستان سعودی و دعوت از سران شماری از کشورهای عربی جهت مشارکت در آنها و همچنین همراه کردن ترامپ و اعراب جهت مقابله با نفوذ ایران در منطقه، آن هم در برهه ای که تنش شدیدی بر روابط دو کشور حاکم است، اشاره کرد (mashreghnews.ir, 2017).

1. Donald Trump.

جدول ۱-۴: جغرافیا (در کیلومتر) (سال ۲۰۱۶)

کشور	مساحت زمین / کیلومتر (مربع)	خط ساحلی / کیلومتر	مرز مشترک / کیلومتر	آبراه / کیلومتر
عربستان	۲,۱۴۹,۶۹۰	۲,۶۴۰	۴,۲۷۲	۰
ایران	۱,۶۴۸,۱۹۵	۲,۴۴۰	۵,۸۹۴	۸۵۰
عراق	۴۳۸,۳۱۷	۵۸	۳,۸۰۹	۵,۲۷۹
عمان	۳۰۹,۵۰۰	۲,۰۹۲	۱,۵۶۱	۰
امارات	۸۳,۶۰۰	۱,۳۱۸	۱,۰۶۶	۰
کویت	۱۷,۸۱۸	۴۹۹	۴۷۵	۰
قطر	۱۱,۵۸۶	۵۶۳	۸۷	۰
بحرین	۷۶۰	۱۶۱	۰	۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

از نظر وسعت سرزمینی، ایران بعد از عربستان سعودی، بزرگ‌ترین کشور در منطقه خلیج فارس می‌باشد. اما از آنجا که بخش اعظم کشور عربستان سعودی پوشیده از بیابان‌های خشک و خالی از سکنه است، این وسعت یک مزیت برای آن محسوب نمی‌شود و ایران به دلیل برخورداری از اقلیم و شرایط طبیعی مناسب‌تر دارای موقعیت بهتری نسبت به عربستان سعودی است. کشورهای عراق، عمان، امارات متحده عربی، کویت، قطر و بحرین در رتبه‌های بعدی از نظر وسعت قرار دارند. سرزمین وسیع در دوران جنگ امکان عقب‌نشینی برای نیروهای نظامی را فراهم کرده و امکان بازسازی و سازمان‌دهی مجدد را به وجود می‌آورد. به لحاظ اقتصادی، سرزمین وسیع از نظر منابع سطحی و زیرزمینی قابل توجه می‌باشد. سرزمین وسیع ضمن آن که می‌تواند نیروی انسانی بسیاری در خود جای دهد، مسایل و مشکلات ارتباطی را نیز به دنبال خواهد داشت. تا این قسمت از بررسی‌ها ما به مقایسه توانایی‌های بالقوه کشورهای خلیج فارس پرداخته‌ایم. به گونه‌ای که جداول فوق (جداول شماره ۱ تا ۴) گویای این مطلب است. در ادامه به مقایسه توانایی‌های بالفعل این کشورها به صورت جدول وار (جداول شماره ۵ تا ۸) می‌پردازیم و در ذیل به توضیح مختصری در مورد آن مبادرت خواهیم نمود.

پس از بررسی توانایی‌های بالقوه کشورهای منطقه خلیج فارس، باید به این نکته توجه نمود که مهمترین معیار و سنجش رفتارهای عملی کشورها قدرت بالفعل آنها است که این قدرت می‌تواند

با پشتوانه‌ای همچون قدرت بالقوه در زمین‌های مختلف تکمیل گردد. باید به این نکته توجه نمود که قدرت بالفعل یک دولت در ارتش (نیروی زمینی) و نیروهای هوایی و دریایی که مستقیماً آن را حمایت می‌کنند، نهفته است (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۵۰).

جدول شماره پنج: لجستیک؛

جدول شماره شش: سیستم‌های زمینی؛

جدول شماره هفت: نیروی دریایی؛

جدول شماره هشت: نیروی هوایی.

جدول ۱-۵: لجستیک (سال ۲۰۱۶)

کشور	نیروی کار	توان ناوگان بازرگانی	بنادر مهم و پایانه‌ها	پوشش جاده	پوشش راه‌آهن	فرودگاه‌های قابل سرویس
ایران	۲۸,۴۰۰,۰۰۰	۷۶	۳	۱۷۲,۹۲۷	۸,۴۴۲	۳۱۹
عربستان	۱۱,۲۲۰,۰۰۰	۷۲	۴	۲۲۱,۳۷۲	۱,۳۷۸	۲۱۴
عراق	۸,۹۰۰,۰۰۰	۲	۳	۴۴,۹۰۰	۲,۲۷۲	۱۰۲
امارات	۴,۸۹۱,۰۰۰	۶۱	۶	۴,۰۸۰	۰	۴۳
کویت	۲,۳۹۷,۰۰۰	۳۴	۵	۵,۷۴۹	۰	۷
قطر	۱,۵۹۳,۰۰۰	۲۸	۳	۷,۷۹۰	۰	۶
عمان	۹۶۸,۸۰۰	۵	۳	۶۰,۲۴۰	۰	۱۳۲
بحرین	۷۳۸,۰۰۰	۸	۲	۴,۱۲۲	۰	۴

Source: <http://www.globalfirepower.com>

جمهوری اسلامی ایران دارای امکانات و تجهیزات لجستیک ویژه‌ای است که به صورت عینی و بالفعل برتری قابل توجهی را به آن نسبت به دیگر کشورهای رقیب در خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی و عراق که به‌عنوان قدرت‌هایی بزرگ منطقه مطرح می‌باشند، می‌دهد. ایران بیشترین نیروی کار را نسبت به سایر کشورهای خلیج فارس دارا می‌باشد که این ریشه در جمعیت بیشتر آن نسبت به دیگر کشورهای خلیج فارس دارد. همان‌گونه که میرشایمر اذعان دارد، میزان جمعیت و ثروت یک کشور مهمترین عامل در تولید قدرت بالقوه می‌باشد که این مورد در خصوص ایران کاملاً گویا است. مثلاً ایران دارای ۲۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نیروی کار می‌باشد که این نیروی کار خود

به عنوان عنصر بالفعل در تولید قدرت ایران می باشد. از این نظر کشورهای عربستان سعودی، عراق، امارات متحده عربی، کویت، قطر، عمان و بحرین در رتبه های بعد قرار دارند. از نظر توان ناوگان بازرگانی نیز ایران جایگاه اول در منطقه می باشد. باقی آمارها هم در جدول شماره پنج قابل مشاهده است.

جدول ۱-۶: سیستم های زمینی (سال ۲۰۱۶)

کشور	تانک ها	ادوات جنگی زرهی	توپ خانه خودکشی	تریلر توپخانه	موشک پروژکتور
ایران	۱,۶۵۸	۱,۳۱۵	۳۲۰	۲,۰۷۸	۱,۴۷۴
عربستان	۱,۲۱۰	۵,۴۷۲	۵۲۴	۴۳۲	۳۲۲
امارات	۵۴۵	۲,۲۰۴	۱۷۷	۱۰۵	۵۴
کویت	۳۶۸	۸۶۱	۹۸	۰	۲۷
عراق	۲۹۷	۵,۱۷۳	۱۰۳	۱۳۶	۵۹
عمان	۱۹۱	۹۵۰	۱۵	۱۶۸	۱۲
بحرین	۱۸۰	۲۷۷	۱۳	۲۶	۹
قطر	۹۲	۴۶۴	۲۴	۱۲	۲۱

Source: <http://www.globalfirepower.com>

قدرت های بزرگ به دنبال برتری در موازنه قدرت زمینی هستند؛ زیرا بهترین راه برای به حداکثر رساندن سهمشان از قدرت نظامی می باشد. در عمل این به مفهوم ساخته شدن ارتش های قدرتمند و نیز نیروهای هوایی و دریایی قوی برای حمایت از نیروهای زمینی توسط دولت ها می باشد. اما با توجه به اینکه نیروی زمینی شکل برتر و اصلی قدرت نظامی است، کشورها آرزو دارند تا مهیب ترین ارتش منطقه را به خودشان اختصاص دهند (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۶۲). با توجه به این توضیح باید خاطر نشان ساخت که مطابق جدول شماره شش، ایران در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه دارای قوی ترین نیروی زمینی و در جایگاه اول و برتر است و کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، عراق، عمان، بحرین و قطر، از لحاظ قدرت نظامی در رتبه های بعد قرار دارند.

جدول ۷-۱: نیروی دریایی (سال ۲۰۱۶)

کشور	مجموع قدرت (شامل کمکی)	ناوهای هواپیمابر	ناوچه‌ها	ناوشکن‌ها	رزم‌ناوها	زیردریایی
ایران	۳۹۸	۰	۶	۰	۳	۳۳
قطر	۸۰	۰	۰	۰	۰	۰
امارات	۷۵	۰	۰	۰	۲	۰
عراق	۶۰	۰	۰	۰	۰	۰
عربستان	۵۵	۰	۷	۰	۴	۰
بحرین	۳۹	۰	۱	۰	۰	۰
کویت	۳۸	۰	۰	۰	۰	۰
عمان	۱۶	۰	۰	۰	۵	۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

ایران در زمینه نیروی دریایی نیز قدرتمندتر از کشورهای خلیج فارس می‌باشد. همان‌گونه که آمار جدول هفت نشان می‌دهد، مجموع قدرت ایران ۳۹۸ می‌باشد و دیگر کشورهای ذکر شده در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

جدول ۸-۱: نیروی هوایی (سال ۲۰۱۶)

کشور	مجموع هواپیماها	گروه ثابت حمله هوایی	حمل و نقل هواپیمایی	هلیکوپترها	هلیکوپترهای جنگنده
عربستان	۷۲۲	۲۴۵	۲۲۱	۲۰۴	۲۲
امارات	۵۱۵	۹۶	۲۰۹	۱۹۹	۳۰
ایران	۴۷۹	۱۳۷	۲۰۳	۱۲۸	۱۲
عراق	۲۶۰	۱۵	۹۳	۱۵۹	۱۴
عمان	۱۰۹	۲۷	۵۵	۴۵	۰
کویت	۱۰۶	۲۷	۳۱	۴۲	۱۶
بحرین	۱۰۴	۲۵	۲۸	۶۲	۲۲
قطر	۸۶	۱۵	۵۳	۴۵	۰

Source: <http://www.globalfirepower.com>

ایران در زمینه نیروی هوایی شامل تعداد هواپیماها و هلیکوپترها (فارغ از نوع آنها) نیز دارای وضعیت خوب و برتری است. البته این آمارهایی که تاکنون در مورد نیروهای زمینی، هوایی و دریایی آورده شده است، مربوط به ارتش‌های این کشورها می‌باشد. درحالی‌که در جمهوری اسلامی ایران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز یک نیروی نظامی جداگانه محسوب می‌شود و اگر آمار مربوط به تجهیزات این شاخه جداگانه را محسوب کنیم، ایران دارای رتبه اول در منطقه خواهد شد. آنچه به عناصر جغرافیایی، منابع طبیعی و قابلیت صنعتی اهمیت واقعی می‌بخشد، آمادگی نظامی است. قدرت ملی هر کشور بستگی مستقیم با وضعیت، توان و آمادگی نیروهای مسلح دارد. جمهوری اسلامی ایران با در اختیار داشتن نیروهای مسلح قوی و همچنین حمایت مردمی در قالب تشکل بسیج به نوعی سازمان‌دهی شده است که دشمنان نتوانند طمع به خاک ایران داشته باشند (ملکی، ۱۹۹۷: ۲۵-۲۱). همچنین ایران از لحاظ برخورداری از روحیه قوی و تجربه کافی و انگیزه برای جنگیدن می‌تواند از موقعیت مناسبی برخوردار باشد.

حال با توجه به بررسی‌هایی که به‌صورت آمار و ارقام در رابطه با توانایی‌های کشورهای خلیج فارس که ذکر آن رفت، می‌توان به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی ایران در مجموع و با ترکیب نمودن توانایی‌های بالقوه (قدرت اقتصادی و اجتماعی) و بالفعل (قدرت نظامی) در موقعیت برتر نسبت به دیگر کشورها قرار دارد. با توجه به این جایگاه، کشور ایران می‌تواند به‌عنوان بازیگر مسلط در خلیج فارس به ایفای نقش بپردازد و درواقع این‌گونه می‌توان استدلال نمود که ایران از منظر رئالیسم تهاجمی تنها کشوری است که در منطقه خلیج فارس توانایی‌های لازم را جهت ایفای یک نقش رهبری برخوردار می‌باشد، به‌گونه‌ای که به‌عنوان هژمون بالقوه و بالفعل منطقه خلیج فارس مطرح می‌باشد. حال با توجه به این شرایط و جایگاه جمهوری اسلامی ایران است که ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها هژمون منطقه نیم کره غربی، به دنبال جلوگیری از تسلط و هژمونی جمهوری اسلامی ایران است و برای رسیدن به این هدف راهبردهایی را در قبال ایران اتخاذ کرده است. به عبارتی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس به دنبال جلوگیری از به هم خوردن موازنه قدرت از جانب یک بازیگر می‌باشد که این امر می‌تواند منافع و متحدان ایالات متحده آمریکا را با چالش‌های اساسی روبه‌رو گرداند و جایگاه هژمونی ایالات متحده آمریکا را در نظام بین‌المللی با خطر جدی مواجه سازد. این راهبردها برای اثبات این امر که ایالات متحده آمریکا با استفاده و همکاری با عربستان

سعودی در خلیج فارس به دنبال حفظ وضع موجود است. از سوی دیگر نیز حوزه امنیتی عربستان سعودی و ایران به عنوان دو قدرت برتر منطقه خلیج فارس، متوجه این منطقه است. خلیج فارس و تنگه هرمز شاهرگ حیاتی برای دو کشور محسوب می شود و هرگونه تهدیدی در این حوزه به معنای تهدید منافع ملی دو کشور است. عربستان سعودی از این که ایران وظیفه امنیت تنگه هرمز را بر عهده گیرد ناخشنود است و به همین خاطر در ترتیبات امنیتی منطقه جایگاهی برای ایران قایل نیست. به علاوه کشورهای محافظه کار عربی در خلیج فارس که دولت ایران خواهان همکاری با آنها برای تامین امنیت خلیج فارس است، با دیدگاه های ایران برای تامین امنیت در خلیج فارس مخالفاند (طارمی، ۱۳۸۵: ۹۶). به همین دلیل نزدیکی بیشتر عربستان سعودی به آمریکا را برای خنثی کردن هژمونی ایران در منطقه شاهد هستیم.

رویکرد ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران

پس از وقوع انقلاب اسلامی روابط بین دو کشور آمریکا و ایران دچار دگرگونی شد و زمینه برای قطع روابط فراهم گردید و از این پس ایالات متحده را نه یک دوست بلکه یک خطر برای خود ترسیم نمود. به نحوی که پس از انقلاب اسلامی روابط دو کشور همواره منازعه آمیز بوده است و چالش هایی بین دو کشور به وجود آمده است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۴۲). ایالات متحده هرگونه تلاش جمهوری اسلامی ایران برای هویت یابی و دستیابی به قدرت موازنه در حوزه منطقه ای را تهدیدی علیه خود تلقی می کند. این ادراک زیرساخت بسیاری از سیاست ها و رویکردهای امنیتی آمریکا در برخورد با ایران محسوب می شود. به عبارت دیگر، آمریکایی ها هرگونه هویت یابی ایران را تلاشی برای تغییر موازنه قدرت منطقه ای و چالشگری در حوزه بین المللی می دانند (مقتی، ۱۳۸۸: ۱۴). می توان گفت اقدامات آمریکا در راهبرد مهار و جنگ سرد علیه جمهوری اسلامی ایران، دقیقاً مشابه اقدامات آمریکا در جنگ سرد و مهار اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این محورها عبارتند از: تضعیف بنیه اقتصادی جمهوری اسلامی؛ هجمه به افکار عمومی و تغییر نگرش مردم؛ مهار قدرت نرم و نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه؛ تلاش برای دست نیافتن ایران به فناوری پیشرفته به ویژه فناوری هسته ای؛ ایجاد تعارض و دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی و افزایش فشارهای سیاسی و نظامی (سازمند و قنبری، ۱۳۹۱: ۱۹). شواهد موجود نشان می دهد که

ایران در محیطی بحرانی قرار دارد. فضای سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران با نشانه‌هایی از بحران و تهدید پیوند خورده است. این امر در برخی مقاطع تاریخی به حوزه‌های ساختاری ایران نیز انتقال یافته است. در چنین شرایطی، امکان کنترل و مقابله با ایران، برای آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن کشور کاری دشوار خواهد بود. از سوی دیگر، پیچیدگی‌های ساختاری و کنش سیاسی ایران به گونه‌ای است که امکان مدیریت یکجانبه منطقه براساس کنش راهبردی آمریکا وجود نخواهد داشت. این امر بیانگر آن است که ایران در برابر تهدیدهای بالقوه و بالفعل آمریکا واکنش نشان می‌دهد (متقی، ۱۳۸۸: ۶۵). اما یکی از اقدامات مهم آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران همکاری و نزدیکی بیشتر به عربستان به منظور برقراری موازنه در منطقه و خنثی کردن هژمونی ایران در منطقه می‌باشد. ایران و عربستان سعودی همواره به عنوان دو کشور و دو قدرت تاثیرگذار جهان اسلام، در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مطرح بوده اند و هریک بنا به دلایل مشابه و متفاوت، نقش برتری را برای خود در روند تحولات منطقه‌ای قائل می‌باشند. جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود، دو بازیگر مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می‌شوند و جایگاه انکارناپذیری در معادلات منطقه‌ای دارند (خادم، ۱۳۸۸: ۱۰۱)؛ بنابراین آمریکا سعی دارد با برتری و حمایت از عربستان سعودی از هژمونی ایران در منطقه جلوگیری نماید.

راهبرد موازنه و احاله مسئولیت سعودی - آمریکایی

رئالیست‌ها معتقدند چون افزایش قدرت یک کشور به تهدیدی جدی برای بقای کشورهای دیگر منجر می‌شود؛ از این رو، کشورهای دیگر تلاش می‌کنند تا افزایش آن قدرت را با قدرت مهار کنند. تمایل یک دولت به افزایش قدرت، در صورت موفقیت بدان معناست که آن دولت، این توان را دارد تا سایر دولت‌ها را تحت سلطه‌ی خود قرار دهد و بدین طریق، آن تنوع بازیگران و به تبع آن آنارشی برآمده از آن تنوع را پایان دهد، اما چون دولت‌ها تمایلی به پذیرش اقتدار برتر بر خود را ندارند، در مقابل این گونه حرکت‌ها واکنش نشان می‌دهند بر این مبنا، اگر در میان دولت‌هایی که با همدیگر همسایه هستند، یک دولت به لحاظ مولفه‌های قدرت، به چنان موقعیتی برسد که از همسایگان خود برتر باشد، آن همسایه‌ها یا به صورت جداگانه و یا در قالب اتحاد و ائتلاف به آن برتری واکنش نشان می‌دهند و به ابزارهای مختلفی متوسل

می شوند (غلامی، پور اسماعیلی، ۱۳۹۳: ۲۰۷-۲۰۵). این دو راهبرد، یعنی راهبرد ایجاد موازنه و احاله مسئولیت، اصلی‌ترین استراتژی‌هایی هستند که قدرت‌های بزرگ از آنها برای جلوگیری از برهم خوردن موازنه قوا توسط مهاجمین استفاده می‌کنند. با ایجاد موازنه، کشورهای مورد تهدید به‌طور جدی خودشان را متعهد به مهار رقیب خطرناکشان می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها تمایل دارند که بار مسئولیت بازدارندگی و یا مبارزه با مهاجم را در صورت نیاز بر دوش کشند. با راهبرد احاله مسئولیت آنها سعی می‌کنند تا قدرت بزرگ دیگری را وادار به کنترل و مهار مهاجم کنند، در صورتی که خود در حاشیه باقی می‌مانند. کشورهای در معرض تهدید معمولاً ترجیح می‌دهند تا استراتژی احاله مسئولیت را به جای موازنه قدرت، انتخاب کنند. غالباً به این دلیل که کشور احاله دهنده مسئولیت از هزینه‌های مبارزه با مهاجم در صورت شکل‌گیری جنگ در امان می‌ماند. احاله مسئولیت به معنای عدم تلاش و هزینه دهی یک قدرت بزرگ برای موازنه سازی در برابر هژمون و احاله این مسئولیت به سایر قدرت‌های بزرگ است، حال چه منطقه‌ای و چه فرمانطقه‌ای باشند (واعظی، ۱۳۸۹: ۲۸). برای مثال، نمونه ایی از این راهبرد را در استفاده آمریکا از استراتژی احاله مسئولیت، واگذاری حفظ امنیت خلیج فارس به عربستان سعودی و ایران پس از جنگ ویتنام میتوان اشاره کرد. در دوران حکومت شاه، همکاری ایران با ایالات متحده آمریکا برای تضمین امنیت در خلیج فارس در چارچوب دکترین نیکسون - کسینجر صورت می‌گرفت (طارمی، ۱۳۸۵: ۹). با ارایه دکترین نیکسون - کسینجر عربستان سعودی به عنوان ستون مالی و اقتصادی و ایران به عنوان ستون نظامی شناخته شد و دولت ایران به عنوان ژاندارم منطقه (قدرت منطقه‌ای) مسئولیت کنترل شوروی و مقابله با کمونیسم را بر عهده گرفت (Halliday, 2005: 124-125)؛ اما پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ یکی از ستون‌های اصلی ایالات متحده آمریکا متزلزل گشت و دولت ایران که در گذشته وظیفه مقابله با خطرات ایالات متحده آمریکا را بر عهده داشت، به عنوان خطری بزرگ برای واشنگتن ترسیم گردید (صیقل، ۱۳۷۲: ۱۳۸). از جمله راه‌هایی که ایالات متحده برای کنترل ایران در نظر گرفته است، حمایت از یک قدرت منطقه‌ای دیگر در مقابل ایران است که این مسئله به اصل بحث این نوشتار یعنی احاله مسئولیت برمی‌گردد. از این پس ایالات متحده آمریکا تلاش نمود از سیاست تک‌ستونی در جهت مقابله با ایران و به‌ویژه با مسئله صدور انقلاب استفاده نماید. البته قابل توجه است که؛ ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس پس از

جنگ سرد به دنبال ایجاد تک سیستم امنیتی تک قطبی بود و این سیستم اساساً این گونه تنظیم گردیده بود که یک کشور مقتدر، مسئولیت امنیت سایر کشورهای کوچک و داوطلب منطقه را در محدوده سیاسی و نظامی حوزه خلیج فارس بر عهده گیرد (صیقل، ۱۳۷۲: ۱۳۸)؛ بنابراین در حال حاضر نیز، طرفداران نظریه نئورئالیسم در آمریکا، اعتقاد دارند که باید برای مهار ایران در منطقه خلیج فارس، سیاست موازنه قوا در راستای اجرای شدن راهبرد احاله مسئولیت را در پیش گرفت. طرفداران موازنه قوا در سیاست خارجی آمریکا به این اصل معتقد هستند که آمریکا برای تامین منافع خود به خصوص جریان آزاد نفت و انرژی منطقه باید از سیاستی حمایت کند که هیچ بازیگر منطقه‌ای نتواند با بیشینه‌سازی توانایی‌های خود، موازنه را به هم بزند. اما بهتر است برای نیل به این هدف از روش آزموده شده در خلال جنگ سرد استفاده کند. سیاست آمریکا به گونه‌ای است که سعی می‌کند از طریق ایجاد ائتلاف و اتحاد، نوعی توازن در منطقه برقرار کند و به نوعی از هژمونی یک بازیگر جلوگیری کند. در این راستا این سوال پیش می‌آید که: کدام یک از متحدان منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس از استعداد لازم برای عهده‌دار شدن نقش رهبری ائتلاف مورد حمایت واشنگتن برای موازنه سازی با ایران برخوردار است؟ چنین به نظر می‌رسد که با خروج عراق از صحنه رقابت استراتژیک با ایران، قدرت دیگر منطقه‌ای یعنی عربستان سعودی به‌طور طبیعی مورد توجه آمریکا قرار بگیرد؛ چراکه قدرت اصلی در این سیستم در منطقه خلیج فارس بعد از انقلاب ایران، عربستان سعودی بود. عربستان سعودی مهمترین متحد منطقه‌ای ایالات متحده می‌باشد که به ایفای یک نقش اساسی در رقابت بین ایران و ایالات متحده می‌پردازد (Allison & Cordesman, 2010: 8). عربستان سعودی تنها کشوری است که در سال‌های اخیر به دلیل مطرح بودن «هلال شیعه»، تغییر ساختار قدرت در عراق و گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران از انگیزه کافی برای موازنه سازی با کمک آمریکا در مقابل قدرت روز افزون ایران برخوردار است. عربستان سعودی ایران را تهدیدی بالقوه برای موجودیت خود به حساب می‌آورد و معتقد است که ایران به واسطه اصل مجاورت، قدرت، قابلیت تهاجمی و نیات تهاجمی - به استناد نظریه موازنه تهدید والت - دارای پتانسیل تهدید زایی برای امنیت منطقه و همچنین امنیت خودش است؛ بنابراین به سمت خریدهای تسلیحاتی و اعطای پایگاه نظامی به آمریکا روی می‌آورد. از بررسی رفتار استراتژیک عربستان سعودی چنین استنباط می‌شود که این دولت نیز اگرچه مانند اسرائیل به احاله مسئولیت امنیتی خود به آمریکا علاقه‌مند است، اما تشکیل ائتلاف در

برابر ایران را نیز پیگیری می‌کند و تردیدی نیست که تامین موازنه درون منطقه‌ای به‌دست عربستان سعودی در راستای منافع بلندمدت آمریکا صورت می‌گیرد. در ادامه به بررسی فراز و نشیب‌های موازنه سعودی-آمریکایی پرداخته می‌شود.

موازنه سعودی-آمریکایی از انقلاب ایران تا یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱

عربستان سعودی به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود که دارای تاثیرگذاری‌های قابل‌توجهی در عرصه تحولات منطقه‌ای است. عربستان سعودی به دلیل وسعت سرزمینی، منابع عظیم نفتی، موقعیت ژئوپلیتیک و شهرهای مقدس مکه و مدینه و ادعای آن کشور درخصوص رهبری جهان عرب، جهان اسلام و پیوندهای راهبردی با غرب به‌ویژه آمریکا به صورت طبیعی، به‌عنوان رقیب منطقه‌ای عمده برای ایران محسوب می‌شود. از سوی دیگر، پس از انقلاب اسلامی به سرعت، ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی سنی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت؛ به نحوی که هر دو ایدئولوژی مشروعیت یکدیگر را زیر سوال بردند (ذاکر اردکانی، ۱۳۹۰: ۶۰). در این دوره و به لحاظ امنیتی، حکام سعودی از سیاست صدور انقلاب اسلامی ایران به ویژه در میان جمعیت شیعه عربستان نگران بودند. به همین دلیل عربستان سعودی نیز از همان ابتدای انقلاب ایران، همسو با سیاست‌های آمریکا، به حمایت از عراق در جنگ تحمیلی و اقدام به جنگ تبلیغاتی ضد ایران پرداخت. از طرف دیگر نگرانی از بروز بحران در منابع انرژی منطقه نیز از سوی غرب و به ویژه آمریکا تشدید می‌شد. سیاست «موازنه قوا» در این دوره در دستور کار آمریکا قرار گرفت که با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نمود واقعی یافت. عربستان سعودی به همراه کشورهای کوچک خلیج فارس، نقش مهم این سیاست را نخست در مقابل ایران و سپس در برابر عراق به نمایش گذاشتند. این سیستم پس از فروپاشی نظام دو قطبی و حمله عراق به کویت با اعلام نظم نوین جهانی جرج بوش پدر به پایان رسید. ایالات متحده، با اعلام نظم نوین جهانی، حضور حداقلی خود را در اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییر داد و با اذعان به ناکارایی موازنه قوا (به‌خاطر ناکارایی آن در جلوگیری از دو جنگ، یعنی جنگ عراق علیه ایران و جنگ عراق علیه کویت)، حضور نظامی گسترده‌ای را در منطقه آغاز کرد. این کشور برای اولین بار موفق شد پایگاه‌های گسترده‌ای در عربستان سعودی ایجاد نماید و موافقت‌نامه‌های دو جانبه و متعدد همکاری

نظامی را با اکثر کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس به امضا رساند. در سیستم مهار دو جانبه نیاز به حضور مستقیم آمریکا احساس می‌شد. سیاست مهار دو جانبه ایالات متحده، هرچند باعث تضعیف دو کشور مدعی هژمونی در منطقه شد، ولی در عمل از رسیدن به اهداف خود ناتوان ماند. علاوه بر آن، حضور نظامی گسترده آمریکا در عربستان سعودی در طول دهه ۱۹۹۰ به همراه اعمال سیاست‌های تشنج‌زدایی ایران در سطح منطقه، موجبات نارضایتی حکام عربستان سعودی از حضور آمریکا را فراهم آورد. حضور آمریکا همراه با این سیاست‌ها به بروز اعتراض و آشوب‌های اجتماعی و افراط‌گرایی اسلامی و ضد غربی انجامید به‌طوری‌که مشروعیت حکام پادشاهی را با تهدید مواجه ساخت. گسترش تروریسم و اوج آن یعنی حوادث ۱۱ سپتامبر از مصادیق آن است (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۵۷۰).

موازنه سعودی - آمریکایی بعد یازدهم سپتامبر

حوادث ۱۱ سپتامبر، زمین‌های اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای شکل‌گیری رویکرد گروه‌های هژمون‌گرا در ساختار سیاسی آمریکا را فراهم آورد. زمانی که جورج بوش و محافظه‌کاران جدید به قدرت رسیدند، نشانه‌های رفتاری سیاست خارجی آمریکا معطوف به عبور از موازنه‌گرایی به هژمونیک‌گرایی بود. به‌همین دلیل زمین‌های سیاست تغییر در ساختار بین‌الملل را فراهم می‌ساخت. سیاست تغییر رژیم و بهره‌گیری از نیروی نظامی توسط آمریکا نتوانست منجر به تعادل و ثبات منطقه‌ای در خلیج فارس گردد (Hajiyousofi, 2005: 25). از سوی دیگر نیز، پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، به‌رغم آنکه عربستان سعودی کوشید تا با افزایش صادرات نفت، به آمریکا در غلبه بر پیامدهای بحران پیش‌آمده کمک کند؛ اما انتقاد از این کشور به‌دلیل حمایت از بن لادن و طالبان که وی را پناه داده بود، شدت یافت. ضمن اینکه باید یادآور شد پانزده نفر از نوزده نفری که در عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر دخالت داشتند، از اتباع عربستان سعودی بودند. درواقع روابط آمریکا و عربستان سعودی که نزدیک به سه دهه رو به رشد بود، به یکباره با چالش جدی روبه‌رو شد. بزرگ‌ترین متحد آمریکا یعنی عربستان سعودی مورد بی‌اعتمادی قرار گرفته و به‌رغم ترمیم روابط حداقل دیگر آن نقش سنتی را برای آمریکا ایفا نمی‌کرد (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۵۶۵). درنتیجه سیستم روابط قدرت دهه ۱۹۹۰ که با ویژگی برجسته «مهار دو جانبه» مشخص می‌شد، با حوادث ۱۱ سپتامبر دچار چالش شده و با حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق در مارس ۲۰۰۳ فرو پاشید

(ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۵). روابط سیاسی عربستان سعودی و ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر به سردی گرایید. واشنگتن، از ریاض به عنوان متحد ضدونقیض در پیکار با تروریسم نام می برد. ریاض نیز واشنگتن را به برهم ریختن اوضاع منطقه و جنگ عراق متهم می کرد. کمیسیون مستقل حقیقت یاب ۱۱ سپتامبر با انتشار گزارش محرمانه‌ای، از پتروتروریسم عربستان سعودی در حمایت سیاسی- معنوی از القاعده نام برد و بخش مذهبی حکومت ریاض را به ترویج وهابیسیم در القاعده متهم کرد. عربستان سعودی نیز ایالات متحده را به برهم ریختن اوضاع منطقه متهم می کرد، از جنگ اخیر عراق به شدت انتقاد می کرد و از طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا و فشار آن کشور در اجرای رفرم سیاسی و اصلاحات اقتصادی به شدت نگران بود. ولی شاهزاده ترکی الفیصل، سفیر عربستان در آمریکا، معمار تجدید مناسبات ریاض- واشنگتن به شمار می رود. وی نقش حساسی در دیالوگ ریاض- واشنگتن بر سر عراق و مسایل حساس آن به ویژه نقش جمهوری اسلامی ایران در حمایت از شیعیان عراقی ایفا کرد. وی بارها با وزیر خارجه آمریکا دیدار داشت و از عمق نگرانی مشترک آمریکا و عربستان بر سر تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و امکان تحقق حکومت جمهوری اسلامی ایران در عراق صحبت کرد و به تدریج تفاهم مشترک معطوف به اراده مشترک بین ریاض و واشنگتن در قبال تهدید جمهوری اسلامی ایران در عراق و منطقه به وجود آمد (هادیان، ۱۳۸۵: ۹۰).

البته ذکر این نکته خالی از لطف نیست که توسعه شکاف در روابط آمریکا با اعراب به طور کلی و با عربستان سعودی به طور خاص و پدیدار شدن فرصت های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیکی جدید در عراق و افغانستان و منطقه خلیج فارس برای آمریکا به عنوان جایگزین های مناسب در برابر عربستان سعودی، باعث گردید روابط ایران و عربستان و مناسبات دو کشور در زمانی کوتاه به حالت عادی بازگردد و الگوهایی از همکاری دو جانبه را شکل دهد، ولی متأسفانه این دوره بسیار محدود و به نوعی شکننده بود (حافظ نیا و رومینا، ۱۳۸۴: ۸۰). از سوی دیگر نیز با تجدید حیات تشیع در عراق پیامدهای گسترده ای نه فقط برای توسعه سیاسی آینده عراق بلکه برای تحولات فرقه ای آینده در خاورمیانه داشت که موازنه قدرت را به نفع شیعیان برهم زد. پیوندهای فرهنگی و مذهبی که جمعیت شیعه را از لبنان تا پاکستان متصل می کند، بار دیگر اهمیت شایانی یافته است. پس از دو دهه اختناق حکومت های سنی، شیعیان بار دیگر حقوق بیشتر و جایگاه خود را در عرصه سیاسی مطالبه می کنند (محمد پور، ۱۳۸۴: ۲۷۳). نگرانی های عربستان از گسترش نفوذ و قدرت ایران،

باعث صف‌بندی کشورهای موسوم به «محور اعتدال» در مقابل آن شده است. هنر فورتیگ^۱ سخن از تحولی بنیادین در موازنه قوا در منطقه سخن می‌گوید که از سیستمی سه ضلعی شامل ایران، عراق و عربستان سعودی، که از جنگ جهانی دوم تاکنون در موقعیت‌های متفاوت همواره دو قدرت از آنها در مقابل قدرت سوم به ایجاد موازنه می‌پرداختند به سیستمی دو طرفه که در آن قدرت‌های بیرونی یا حداقل غیرعرب، یعنی ایالات متحده و ایران، قدرتمندترین بازیگران هستند، تحول یافته است (آقای و احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۶). به همین دلیل زمانی که بارک اوباما^۲ به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید آمریکا در ژانویه ۲۰۰۹ به قدرت رسید، تلاش نمود تا الگوی موازنه‌گرایی منطقه‌ای را برای ثبات در خلیج فارس استفاده نماید. به همین دلیل شاهد حمایت‌های روزافزون اوباما از عربستان در منطقه خلیج فارس هستیم؛ به‌صورتی که همکاری‌های گسترده آمریکا با عربستان سعودی برای مقابله با موج هویتی و انقلابی کشورهای منطقه خاورمیانه مشاهده شد (مصلی نژاد، ۱۳۹۱: ۴۶).

موازنه سعودی - آمریکایی در بیداری اسلامی منطقه خلیج فارس

در منطقه خاورمیانه، با توجه به تغییراتی که به واسطه بیداری اسلامی رخ داده است، دو کشور آمریکا و عربستان سعودی برای پیگیری اهداف خود، با دخالت در بحران‌های موجود، منافع مورد نظر خود را دنبال می‌کنند. ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند توجیهی برای حضور خود در خاورمیانه‌ای با ثبات داشته باشد؛ بنابراین روی به سیاست بحران‌سازی با کمک عربستان سعودی آورده است. ولی در منطقه خلیج فارس نقشی متفاوت دارند. در این منطقه منافع ایجاب می‌کند که نقشی ثبات دهنده را ایفا کنند. از این‌رو در این بخش به تحولات بحرین در جریان بیداری اسلامی و مداخلات عربستان سعودی و آمریکا در این کشور اشاره می‌شود.

عربستان سعودی، جنبش و بیداری ایجاد شده شیعیان بحرین را در جبهه اول، بحران و چالشی داخلی برای خود تلقی می‌کند که هرچه سریع‌تر باید این روند متوقف شود و با آن مقابله گردد. تنش‌های سیاسی داخلی ایجاد شده در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که یک نمونه از آن ناشی از منزوی کردن اجباری شیعیان در این کشورها است، ایجادکننده تهدیدی جدی برای این قبیل از

1. Henner Fürtig.
2. Barack Obama.

کشورها به شمار می‌رود و در پی این حوادث، ادراک رهبران رژیم‌های عرب از ایران به‌عنوان آینه عدم امنیت داخلی (به‌واسطه تحرک شیعیان) در حکومت خود است؛ و با این طرز فکر، رهبران عرب، جمهوری اسلامی ایران را به دخالت در سرزمین خود متهم می‌کنند (Cochburn, 2010: 2). توهم مداخله ایران در امور بحرین برای کاهش قدرت عربستان سعودی در میان بسیاری از مقامات سیاسی و مذهبی عربستان سعودی نهادینه شده است، به‌طوری‌که از آن به‌عنوان جنگ سرد ایران و عربستان سعودی نام می‌برند. آنها حوادث بحرین را توطئه‌ای ایرانی و شیعی می‌دانند که هدف اصلی در آن کنترل جهان عرب است (Mandawi, 2011: 1). عربستان سعودی در این مورد (تحولات بحرین) همواره سعی دارد تا در قالب بحث فرقه‌گرایی (شیعه و سنی) بحران ایجاد شده در بحرین را مدیریت نماید و با این کار پوششی برای سرکوب بیشتر پیدا نماید (Cochburn, 2010: 2). به همین جهت، حکام عربستان سعودی، بحرین و امارات، ایران را مسئول ناآرامی‌های موجود در منطقه خلیج فارس معرفی می‌کنند و به‌شدت به ایران هشدار می‌دهند که به وحدت و حاکمیت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس احترام بگذارد. این تاکتیک در خدمت دو هدف اساسی است که به آن اشاره می‌شود.

اول اینکه رژیم‌های سنتی را قادر می‌سازد تا هرگونه فعالیت یا تقاضای مخالفان به رهبری شیعیان برای انجام اصلاحات را به خاطر حمایت ایران از آنها سرکوب کنند. در وهله دوم با ترسیم تظاهرات کنندگان به‌عنوان گروهی افراطی و نامشروع، بازی «اختلاف بینداز و حکومت کن» را انجام دادند که این کار از اتحاد احزاب مخالف جلوگیری می‌کرد. این دو روش به‌شدت در بحرین و دیگر کشورهای خلیج فارس استفاده شده است (Ulrichsen, 2013: 9).

به هرصورت اگر این قیام‌ها در بحرین نهادینه شود و به سمت انقلاب علیه پادشاهی پیش برود و جرقه‌هایی از این اعتراض به مناطق شیعه نشین عربستان سعودی منتقل شود، نه تنها در صورت‌بندی معادلات منطقه‌ای اثر می‌گذارد، بلکه این تاثیر دامن گیر نظام بین‌الملل نیز می‌شود؛ به‌طوری‌که بعد از به ثمر نشستن انقلاب در لیبی و قطع صدور ۷۵۰ هزار بشکه نفت آن برای بار دوم در هزاره سوم، نفت از مرز ۱۰۰ دلار گذر کرد، به همین جهت وقوع هرگونه تحول بنیادینی در عربستان سعودی اثرات عمیقی بر اقتصاد جهانی می‌گذارد (حجت شمامی، ۱۳۹۰: ۳۷). برای ریاض امنیت و ثبات در بحرین از جنبه‌های متعددی حایز اهمیت است. پشتیبانی از رژیم حاکم بر بحرین به‌معنای حمایت از

تمامی پادشاهی‌های خلیج فارس، فرستادن پیامی روشن به جمعیت شیعی خویش و مهار نفوذ ایران در خلیج فارس است؛ همچنان که آنتونی کوردسمن^۱ در بیان اهمیت امنیت و ثبات بحرین برای ریاض می‌نویسد: «عربستان سعودی پل ملک فهد میان بحرین و سرزمین سعودی را بیشتر برای تضمین امنیت این جزیره در برابر شورش‌های داخلی و تهدید مورد ادعای ایران ساخت». با این حال سعودی‌ها به دلیل تمرکز بر احتمال تسری گسترده اعتراضات به درون عربستان سعودی، به مدت سه هفته از آغاز بحران بحرین، در آن مداخله نکردند و درواقع بر دگرگونی‌های داخلی تمرکز کردند. در این میان گزارش‌هایی در ارتباط با اولتیماتوم عربستان سعودی به حکومت بحرین منتشر شد. بر مبنای این اولتیماتوم، سعودی‌ها دو هفته به پادشاه و ولیعهد بحرین فرصت دادند تا بحران را از طریق گفت‌وگو با مخالفان مرتفع سازند. اما سپری شدن این دو هفته و عدم رسیدن دو طرف بحرینی به توافق موجب مداخله عربستان سعودی شد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۸۹). در نتیجه، سفر رابرت گیتس^۲ وزیر دفاع آمریکا به بحرین در تاریخ ۱۱ مارس ۲۰۱۱ را می‌توان نمادی از توافق و موازنه‌گرایی عربستان سعودی با آمریکا برای اعزام نیروی نظامی به بحرین دانست. طبعاً چنین امری بر توازن قدرت منطقه‌ای ایران در حوزه خلیج فارس تاثیر گذار بوده است (مصلی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۴۱). به نظر می‌رسد دولت آمریکا به تجاوز نظامی عربستان سعودی و سرکوب مردم بحرین چراغ سبز نشان داده است تا پایگاه‌های نظامی خود را حفظ کند، اما زمانی که ابزار زور و از بین بردن چهره دموکراسی ناکافی و نامناسب تلقی شد، با توجه به عدم موفقیت خود در اداره و کنترل افغانستان و عراق، این بار راه را در خروج پایگاه‌های خود از بحرین به عمان یافت و از این‌رو تلاش کرد با مدیریت بحران، تحولات خاورمیانه را به سمتی هدایت کند که در نهایت اولاً دولت‌هایی که جانشین حکومت‌های وابسته پیشین می‌شوند، پیرو دموکراسی و حکومت‌های سکولار غربی باشند و ثانیاً تضادی با اسرائیل و اندیشه‌های لیبرالیستی غرب نداشته باشند. در این شرایط، آمریکا از تحولات پیش‌آمده استقبال می‌کند و به‌رغم حمایت‌های پیشین از دولت منامه، مجبور به محکوم کردن خشونت‌های دولت علیه معترضان می‌شود. بر همین اساس باراک اوباما به شخصه از شاه بحرین درخواست خویشتن‌داری کرد و خشونت‌های دولت بحرین علیه معترضان این کشور را محکوم کرد. تماس تلفنی اوباما با «حمد بن عیسی آل خلیفه» شاه بحرین

1. Anthony Cordesman.

2. Robert Gates.

درست در روزی صورت گرفت که واشنگتن در دوراهی حمایت از دولت هم‌پیمان خود و میل و اشتیاق معترضان این کشور که به دنبال حقوق خود بودند، گرفتار شده بود. اوباما در این تماس تلفنی به شاه بحرین هشدار داد که آمریکا معتقد است ثبات در بحرین که مقرر ناوگان پنجم آمریکا می‌باشد، به اصلاحات سیاسی بستگی دارد (Abdullah, 2012: 18).

از این‌رو اهمیت تحولات بحرین فراتر از موقعیت این کشور در حاشیه خلیج فارس است. بحرین به‌عنوان پیش‌تاز تغییرات بنیادین در خلیج فارس است. لذا لشکرکشی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۱ و تلاش خنثی این کشور برای ایجاد یک اتحادیه در بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به‌معنای وجود نگرانی در میان آن کشورها و علی‌الخصوص عربستان سعودی است که اگر همسایه شرقی آن با بی‌ثباتی و تحولات بنیادین روبه‌رو شود، ضمن از دست دادن یک متحد استراتژیک، موج تحولات به درون مناطق شرقی و شیعه‌نشین این کشور سرازیر می‌شود و به تبع آن منجر به تغییرات ساختاری در جامعه عربستان سعودی می‌شود. این امر به‌ویژه زمانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد که رقابت برای قدرت و نفوذ در خلیج فارس بین دو قدرت منطقه‌ای و ایدئولوژیک یعنی عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران برقرار است. لذا برای جلوگیری از افزایش قدرت رقیب، عربستان سعودی دو بار در سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۱ اقدام به سرکوب مخالفان بحرین نمود و این پیام را به رقیب خود و معترضین انعکاس داد که برای حمایت از سلسله حکام دیگر خلیج فارس از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نخواهد کرد. از طرف دیگر عربستان سعودی علاوه بر نفوذ سیاسی و امنیتی در بحرین، از ابزار اقتصادی برای اعمال نفوذ در این کشور برخوردار است که آن را از طریق میدان نفتی ابوصفاء اعمال می‌کند (Mills, 2012: 18).

آنچه بر نگرانی عربستان سعودی از تحولات بحرین افزوده است، وجود بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین جنبش اعتراضی در تاریخ معاصر عربستان سعودی در مناطق شرقی این کشور است که بارها با انتشار اعلامیه‌هایی حمایت خود را از شیعیان بحرین اعلام کرده‌اند. شیعیان عربستان سعودی همانند هم‌تایان خود در بحرین از تبعیض‌های نظام‌مند و سرکوب آل سعود رنج می‌برند (Matthiesen, 2012: 629). مسئله دیگری که برای عربستان سعودی در مورد تحولات بحرین بسیار حایز اهمیت است، مقابله با ایران است. زمانی که فدراسیون عربی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از سال ۱۹۷۰ با اضافه شدن سه کشور قطر، بحرین و امارات متحده عربی به جمع کشورهای عربستان

سعودی، کویت و عمان پیوستند، یک جبهه جدید در جنوب حاشیه خلیج فارس تشکیل شد. این جبهه تا زمانی که حکومت پهلوی، متحد استراتژیک آمریکا، در ایران بر سرکار بود، نمود ویژه‌ای نداشت. اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تاسیس نظام جمهوری اسلامی با آموزه‌های شیعه، این جبهه بیشتر خود را آشکار کرد. وجود حکام سنی مذهب در رأس این کشورها و وجود گروه‌های دارای نفوذ وهابی سلفی در این کشورها عملاً ایران را با این کشورها وارد یک تضاد فکری و عقیدتی کرده است. عربستان سعودی خطر بهره‌برداری ایران از تغییر رژیم در بحرین را علت اصلی مداخله در بحرین عنوان کرده است (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۱۶)؛ بنابراین از ابتدای شکل‌گیری تحولات انقلابی در خاورمیانه، عربستان سعودی به‌عنوان کشوری که مدافع وضع موجود و هراسان از این تحولات است، سعی کرد تا در روند این تحولات در کشورهای درگیر خلل ایجاد کند و انقلابیون را از خواسته‌هایشان منصرف گرداند؛ دخالت مستقیم نظامی در بحرین در حمایت از آل خلیفه در مقابل انقلابیون، بارزترین نمود این نوع نگاه آل سعود به تحولات منطقه بود. در نتیجه از نظر نگارنده، در بحران‌های شکل گرفته در خاورمیانه موسوم به بیداری اسلامی به‌ویژه در خلیج فارس، ما شاهد بازخوانی دوباره‌ای از موازنه سعودی-آمریکایی هستیم که با شدت و حدت بیشتر نسبت به گذشته از قدرت‌گیری شیعیان در منطقه جلوگیری به عمل می‌آورند. همانگونه که توضیح داده شد، مداخله مستقیم عربستان سعودی در بحرین با چراغ سبز آمریکا آغاز شد. به تعبیری می‌توان مداخله عربستان سعودی در بحرین را نقطه عطف دیگری از موازنه سعودی-آمریکایی دانست که مانع هویت‌یابی شیعیان بحرین و کاهش چرخش قدرت به سمت جمهوری اسلامی ایران شوند؛ از طرفی، گونه دیگر از احاله مسئولیت آمریکا با بازیگری عربستان در خلیج فارس را می‌توان در مداخله مستقیم این کشور در بحرین شاهد بود. در حال حاضر نیز حمایت همه جانبه عربستان سعودی از داعش در مناطق استراتژیکی جمهوری اسلامی ایران و همچنین حملات مکرر عربستان سعودی به یمن این هدف را به گونه‌ای دیگر تعقیب می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در قرن بیست و یکم آمریکا از استراتژی احاله مسئولیت جهت کنترل و مهار متخاصمین و دفع دشمنان استفاده می‌نماید. از مهمترین خطرهایی که در قرن بیست و یکم برای منافع ملی آمریکا در خلیج فارس متصور شده است، جمهوری اسلامی ایران می‌باشد؛ بنابراین آمریکا در پی کنترل

مهار قدرت این کشور است. یکی از استراتژی‌های اصلی آمریکا در این زمینه، احاله مسئولیت و مهار جمهوری اسلامی ایران به وسیله عربستان سعودی می‌باشد. از نظر مقامات واشنگتن، عربستان سعودی توانایی لازم را برای کنترل ایران دارد؛ بنابراین عربستان سعودی باید در مقابل ایران، چه در زمینه مالی و چه در زمینه نظامی تجهیز گردد. ایالات متحده تلاش کرده است ایران را برای عربستان سعودی خطری منطقه‌ای ترسیم نماید. این تصور موجب می‌شود که عربستان سعودی در کنترل ایران به نفع خود و ایالات متحده مصمم گردد. در جنگ سرد، سیاست آمریکا در خاورمیانه مبنی بر سیاست دو ستونی نیکسون- کسینجر بوده است، اما پس از جنگ سرد، این سیاست به سیاست تک‌ستونی تغییر یافته و از این پس عربستان سعودی است که حفظ وضع موجود را برای آمریکا به ارمغان می‌آورد. از سوی دیگر نیز، با توجه به بررسی‌هایی که به صورت آمار و ارقام در رابطه با توانایی‌های کشورهای خلیج فارس که ذکر آن رفت، می‌توان به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی ایران در مجموع و با ترکیب نمودن توانایی‌های بالقوه (قدرت اقتصادی و اجتماعی) و بالفعل (قدرت نظامی) در موقعیت برتر نسبت به دیگر کشورها قرار دارد. با توجه به این جایگاه، کشور ایران می‌تواند به‌عنوان بازیگر مسلط در خلیج فارس به ایفای نقش بپردازد. بدین ترتیب آمریکا سعی دارد به واسطه عربستان سعودی به مهار ایران دست یابد. در این مقاله سعی شد این راهبرد را در سه مقطع مورد بررسی قرارداد. دوره اول، موازنه سعودی- آمریکایی از انقلاب ایران تا یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد، در این مقطع عربستان سعودی همسو با سیاست‌های آمریکا، به حمایت از عراق در جنگ تحمیلی و اقدام به جنگ تبلیغاتی ضد ایران پرداخت. از طرف دیگر سیاست «موازنه قوا» در این دوره در دستور کار آمریکا قرار گرفت که با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نمود واقعی یافت. دوره دوم موازنه سعودی- آمریکایی از یازدهم سپتامبر است، روابط آمریکا و عربستان که نزدیک به سه دهه رو به رشد بود، به دلیل حمایت‌های عربستان از بن لادن به یکباره با چالش جدی روبه‌رو شد. در این مقطع حوادث ۱۱ سپتامبر، زمینه را برای شکل‌گیری رویکرد گروه‌های هژمون‌گرا در ساختار سیاسی آمریکا را فراهم آورد. در نتیجه سیستم روابط قدرت در دهه ۱۹۹۰ که با ویژگی برجسته «مهار دوجانبه» مشخص می‌شد، با حادثه ۱۱ سپتامبر دچار چالش شده و با حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف دیگر به عراق در مارس ۲۰۰۳ فرو پاشید. روابط سیاسی عربستان سعودی و ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر به سردی گرایید؛ در نتیجه در

این مقطع موازنه سعودی-آمریکایی روبه افول رفت. اما با ریاست جمهوری بارک اوباما دوباره شاهد بکارگیری موازنه سعودی-آمریکایی در منطقه هستیم. مقطع سوم به موازنه سعودی-آمریکایی در بیداری اسلامی خلیج فارس با نگاه ویژه به تحولات بحرین مورد بررسی قرار گرفته است؛ بنابراین مداخله مستقیم عربستان در بحرین نمونه‌ای دیگر از احاله مسئولیت و تجدید دوباره موازنه سعودی-آمریکایی در منطقه می‌باشد. در نتیجه، ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس به دنبال موازنه محلی قدرت بوده است و این سازوکار را به عنوان راهبرد اصلی خود در منطقه خلیج فارس دنبال نموده است. بدین معنا که آمریکا در راستای جلوگیری از برهم خوردن موازنه در منطقه خلیج فارس از کشورهای خود منطقه استفاده نموده است و درواقع به حمایت از موازنه‌گری داخلی پرداخته است. با بررسی توانایی‌های کشورهای منطقه خلیج فارس، این امر ثابت شد که تنها کشوری که توانایی تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای را دارد، جمهوری اسلامی ایران می‌باشد؛ بنابراین آمریکا نمی‌تواند حضور یک هژمون منطقه‌ای، آن هم در منطقه‌ای که منافع بسیاری را برای خود تعریف کرده است برتابد، بنابراین سعی در ایجاد موازنه علیه ایران توسط کشورهای منطقه کرده است. در میان کشورهای منطقه، کشوری که بیشترین توانایی را برای انجام این موازنه دارد و کشورهای دیگر هم به نوعی گوش به فرمان آن هستند، عربستان سعودی است. به همین جهت آمریکا با راهبردی با نام احاله مسئولیت، وظیفه این موازنه‌سازی را به عربستان سعودی که خارج از مسایل ذکرشده، دارای بیشترین اختلافات ایدئولوژیک با ایران است، سپرده است. این الگویی است که ایالات متحده آمریکا با متحد استراتژیک خود به طور اساسی و صرفاً در منطقه خلیج فارس دنبال می‌کند و تاکنون نیز ادامه داشته است. از سوی دیگر نیز، کاربرد این راهبرد در منطقه باعث تعمیق افتراق و عدم همکاری و انسجام در منطقه شده است. همانگونه که ذکر شد در مقطع زمانی کوتاهی که موازنه سعودی-آمریکایی رو به افول بود شاهد همکاری‌های ایران و عربستان در منطقه بودیم. در نتیجه در صورت عدم وجود این موازنه می‌توان در منطقه شاهد همکاری بین کشورهای منطقه و خلیج فارس با ثبات و امن‌تری را انتظار داشته باشیم.

فهرست منابع:

۱. ابراهیمی، ن. (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال انقلاب ۱۴ فوریه بحرین: از واقع‌گرایی تا ادراک از تهدید»، پژوهشکده مطالعات روابط بین‌الملل، همایش بحرین: سالروز بزرگداشت انقلاب بحرین، اسفند.
۲. ابراهیمی، ش. (۱۳۸۳)، «عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، مطالعات راهبردی، شماره ۲۵.
۳. ابراهیمی، ش. (۱۳۸۹)، «نقش آمریکا در خلیج فارس پس از صدام: امنیت و انرژی»، مطالعات خاورمیانه، شماره ۶۳.
۴. احمدیان، ح. (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب»، فصلنامه رهنامه سیاستگذاری، ۲.
۵. آقایی، د. احمدیان، ح. (۱۳۸۹)، «روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش رو»، مجله سیاست، شماره ۴۰.
۶. ترابی، ق. (۱۳۹۰)، حمله آمریکا به افغانستان از منظر واقع‌گرایی و لیبرالیسم، مجله مطالعات منطقه‌ای، شماره ۴۰.
۷. جمیری، م. (۱۳۸۹)، بررسی و تبیین نقش فرامنطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی. فصلنامه ره آورد سیاسی، ۲۹ و ۲۸.
۸. جعفری ولدانی، ا. (۱۳۸۷)، ایران و مصر: چالش‌ها و فرصت‌ها. تهران: انتشارات مرز فکر.
۹. حافظ نیا، م. رومینا، ا. (۱۳۸۴)، «تحول روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، مجله تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۷.
۱۰. حجت شمامی، ر. (۱۳۹۰)، «هراس آمریکا و عربستان از قیام شیعیان بحرین»، مجله پیام انقلاب، شماره ۴۶.
۱۱. خادم، ف. (۱۳۸۸)، «بازتاب بازی عربستان و ایالات متحده بر امنیت ملی ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، (۱۶) ۳.
۱۲. دهشیار، ح. (۱۳۸۵-۱۳۸۴)، «مثلث بقای دولت در عربستان سعودی: آمریکا، مذهب و نفت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۴۱ و ۴۰.
۱۳. ذاکر اردکانی، ط. (۱۳۹۰)، «بررسی عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در عراق»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۴.
۱۴. سازمند، ب. قنبری، ل. (۱۳۹۱)، «آمریکا و رویکرد تلفیقی به امنیت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر - مطالعه موردی: رویکرد نوین امنیتی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران»، مجله مطالعات منطقه‌ای، شماره ۴۵.

۱۵. سلیمی، ح. (۱۳۸۴)، «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی؛ بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روز کرنس و جان میرشایمر»، مجله پژوهش حقوق عمومی، شماره ۱۷.
۱۶. صیقل، ا. (۱۳۷۲)، «مفهوم امنیت در خلیج فارس از نظر ایالات متحده»، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۱۷. طارمی، ک. (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌ها و سیاست‌های ایران در مورد امنیت در خلیج فارس: خواستگاه‌ها، تحولات و ناکامی‌ها»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۷۱.
۱۸. عباسی اشلقی، م. (۱۳۸۳)، «مطالعات بین‌الملل: تحلیل امنیت در پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل»، مطالعات راهبردی، شماره ۲۵.
۱۹. غلامی، ط. پوراسماعیلی، ن. (۱۳۹۳)، «جنگ ایران و عراق از دیدگاه موازنه قوا»، مجله سیاست دفاعی، شماره ۸۶.
۲۰. لاریجانی، ع. امیری مقدم، ر. (۱۳۸۷)، چالش‌های مکتب امنیتی رئالیسم، مجله نگرش راهبردی، شماره ۹۱.
۲۱. متقی، ا. (۱۳۸۸)، «آمریکا در برابر ایران»، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی نامه دفاع، شماره ۱.
۲۲. متقی، ا. (۱۳۸۸)، «همکاری‌های نامتقارن ایران-آمریکا»، نشریه روابط خارجی، شماره ۳، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲۳. محمد پور، ع. (۱۳۸۴)، «ژئوپلیتیک شیعه در خاورمیانه پس از حمله آمریکا به عراق»، مجله ژئوپلیتیک، ویژه نامه شماره ۲.
۲۴. مصلی نژاد، ع. (۱۳۹۱)، «پیامدهای بی‌ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۳.
۲۵. مصلی نژاد، ع. (۱۳۹۰)، «تحلیل سیاست موازنه قدرت ایران در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۱.
۲۶. ملکی، ع. (۱۹۹۷)، «سیاست خارجی ایران»، مجله ایتالیایی مارکوپولو، انستیتو روابط بین‌الملل ایتالیا.
۲۷. منصوری، ج. (۱۳۸۵)، آمریکا و خاورمیانه، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۸. میرشایمر، ج. (۱۳۸۸)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی زاده، تهران: وزارت خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۲۹. نوریان، ا. (۱۳۸۸)، «منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل: نقش قدرت در حفظ صلح و امنیت جهانی»، مجله سیاست خارجی، شماره ۸۸.
۳۰. هادیان، ح. (۱۳۸۵)، «در پرتو شرایط جدید منطقه‌ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی»، مجله راهبرد، شماره ۳۹.

۳۱. واعظی، م. (۱۳۸۹)، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا»، فصلنامه

بین‌المللی روابط خارجی، ۶.

32. Abdullah, A. (2012), Repercussions of the Arab Spring on GCC States. Research Paper, Arab 32Centre for Research and Policy Studies.

33. Allison, M., & Cordesman, A. H. (2010), US and Iranian Strategic Competition: Saudi Arabia and the Gulf States. Center for Strategic and International Studies.

34. Cochburn. P. (2010), Violence and aaching used to force Shia out of Sunni; Ingdom. The Independed, London, May 20.

35. Hajiyousofi, Amir Mohammad (2005), Foreign Policy Islamic Republic of Iran in the light of regional developments, Political and International Studies Office, Tehran, (in Persian).

36. Halliday, F. (2005), The Middle East in international relations: power, politics and ideology (Vol. 4). Cambridge University Press.

37. Kirshner, J. (2012), The tragedy of offensive realism: Classical realism and the rise of China. European Journal of International Relations, 18(1), 53-75.

38. Matthiesen, T. (2012), Saudi Sorind?" The Sh'a Protest Movement in the Eastern Province 2011-2012. Middle East journal, (66) 4.

39. Mearsheimer, Johnm ,J., (2001), The Theagedy of Great Power Politics, New york: Norton.

40. Mills, R. (2012, May), Pioneering Bahrain finds itself reliant on Saudi largesse. In The National (Vol. 1).

41. Luján, K. G. (2014), Paradox of the US-Saudi Alliance: Deconstructing External and Internal Threats (Doctoral dissertation, Central European University).

42. Pollack, J. (2002), Saudi Arabia and the United States, 1931-2002. Middle East Review of International Affairs, 6(3), 77.

43. Ulrichsen, K. C. (2013), Bahrain's uprising: Regional dimensions and international consequences. Stability: International Journal of Security and Development, 2(1).

44. Wang, Y. K. (2004), Offensive realism and the rise of China. ISSUES AND STUDIES- ENGLISH EDITION-, 40, 173-202.

45. Mandawi, A.,-R. (2011). The Saudi Complex: Power VS Rights, Open Democracy, Available at:-

<https://www.opendemocracy.net/madawi-al-rasheed/saudi-complex-power-vs-rights>.

[Http://Www.Globalfirepower.Com](http://Www.Globalfirepower.Com)

<https://www.mashreghnews.ir/news/727423>